

داستان «مار و خارپشت» و درس بُردباری مولانا

فربود شکوهی

بسته کنم من دولب، تاکه چراغ روز و شب هم به زیانه زبان، گوید قصه با شما
(مولانا)

بارها به تجربه دریافته‌ایم که گذر از پیچ و خم کوره راه زندگی کار آسانی نیست و در این مدت بارها دچار رخدادهای شگفتی شده‌ایم. بارها پای درس پیران آگاه نشسته‌ایم و به گوش خود، سخنانی از دهانشان شنیده‌ایم که به فراخور حالمان در رخدادهای ناچیز و سهمگین زندگانی آنها را به کار بسته‌ایم. حال چقدر کامروا و خوشدل گشته‌ایم؟ نیک نمی‌دانیم. در این جا می‌خواهیم یکی از درس‌هایی را که پیر دانا یعنی مولانا بیان فرموده است، بازگو کنیم. امیدواریم که در این کار ره به درستی بریم.

بی‌گمان این درست را همگان باید بپذیرند که ایزد دانای نکته‌پرداز برای برپاسازی و حتی پردازش این گیتی پر راز با ما آدمیان به رایزنی نپرداخته است و هم اوست که بخشی از این آگاهی را به ما آموخته و ما را بر آن داشته است که درباره راز آفرینش گیتی بیندیشیم.

بنابراین در جریان کارهای زندگی برخی از آنها به سامان اندیشه‌مان نیستند. حال در این «شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل» وظیفه ما چیست؟ یگانه راه نجات ما از این ورطه «بردباری» و خوشنود بودن به سرانجام کارهاست. زیرا می‌دانیم که گرداننده این گیتی کسی است که بسیار بسیار داناتر از ماست و هم او این گیتی را آفریده است. پس

بهرتر از هر کس دیگر به ریزه کاری‌های آن آگاه است.

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند گراندگی نه به وفق رضاست خرده مگیر
(حافظ)

و در این هستی هر کسی را بهر کاری آفریده است:

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود کاین شاهد بازاری و آن پرده‌نشین باشد
(حافظ)

بنابراین همگان باید بر این داده خداوندی خوشنود باشیم. زیرا راز آفرینش را بر ما
فاش نساخته است:

رضا به داده بده و ز جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشادست
(حافظ)

و می‌دانیم که «نقش مستوری و مستی به دست من و تو نیست» و اگر خدای بخوهد
به وقت با ما آن راز نهان هستی را خواهد گفت:

تو، شهریار، مجو راز آفرینش گیتی که گر خدای بخوهد به وقت با تو بگوید
(شهریار)

این خوشنود بودن به داده ایزدی و گره گشودن از جبین و سرنکوفتن بر سنگ و
خویش را رنجه نساختن، دید بلندی می‌خواهد که از اوج بر رخدادهای روزگار بنگرد و
اگر چنین نکنیم مانند ناپختگان باید خویش را در دیگ جوشان رخدادها بیندازیم، تا
پختگی به دست آید. هر نقاش چیره‌دستی از کلک خیال‌انگیز هستی فهمی نمی‌کند و
چونان کاهلان با نقش‌های کشیده شده بر در و دیوار گرمابه به پیکار برمی‌خیزد:

خود را مر نجان‌ای پسر، سر را مکوب اندر حجر با نقش گرمابه مکن، این جمله چالیش و غزا
پیش تو خامان دگر، در جوش این دیگ جهان بس بر طپیدند و نشد، در مان نبود الارضا
(مولانا)

مولانا برای بیان درست واژه شکیبایی و نقش‌پذیری آن در پندارمان داستان مار و
خاریشت را بیان می‌دارد:

بیایم خاریشتی را بینگاریم که در دم دانایی و چابکی دم ماری را ناگهان به دهان
می‌گیرد. مار بیچاره برای رهایی خویش واکنش نشان می‌دهد. اما خاریشت به تندی خود
را گرد می‌کند و هیچ راه رخنه‌ای برای مار گرفتار آمده نمی‌نهد. مار هر چه بیشتر
می‌کوشد و خود را تکان می‌دهد، با خارهای فراوان خاریشت روبه‌رو می‌شود. تنها یک

راه‌هایی برایش می‌ماند و آن ننجیبیدن و بردباری پیشه کردن است. اما مار از زور درد چنان به خود می‌پیچد و بر خارهای تیز خارپشت تن می‌کوبد که سرانجام جان در این راه می‌نهد.

بگرفت دُمّ مار را، یک خارپشت اندر دهن سر درکشید و گرد شد، مانند گویی آن دغا آن مارا بله خویش را بر خار می‌زد دم به دم سوراخ سوراخ آمد و از خود زدن بر خارها بی‌صبر بود بی‌حیل، خود را بکشت او از عجل گر صبر کردی یک زمان رستی از او آن بدل‌قا (مولانا)

مولانا با بیان این داستان کوتاه سر آن دارد که سرانجام نادانی همراه با شتاب را بازگو کند که چنین واکنشی جز جان دادن و تباه کردن خویش نیست.

نخست آدمی نباید تن به هر آبی زند. زیرا برخی از آبها توفان خیزند و باید بگویم که بسیاری از توفانها هم مرد افکنند و تن زدن به چنین آب و توفانی دیوانگی آشکار و تباه ساختن خویش است. بنابراین شکیبایی به معنی این نیست که به پیشواز سختی‌ها و بلاهای ناسنجیده برویم و آنها را بپذیریم و به جان بخریم، بلکه بدین معنی است که باید در زندگی خویش با برنامه‌ریزی در پی آرمانمان باشیم و اگر ناملایمات بر ما تاختند با ترفندهای خردمندان از این یورش جان به در بریم و این تاخت و تاز را از سر وارهانیم. به دیگر سخن آدمی باید چنان زیرک باشد و ترفند بداند که گرفتار هیچ دامی نگردد. اما گاهی نیز کارها به راستی از دستان بیرون است و مرغ زیرک نیز به دام گرفتار می‌آید و راه‌هایی از این بند جز بردباری نیست:

ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدش (حافظ)

زیرا این بردباری است که ما را به خواسته‌مان می‌رساند و هرگز نباید این سخن درست را از یاد ببریم که ایزد دانا، گرداننده همه کارهای گیتی است:

صبر آرد آرزو را نه شتاب صبر کن واللّه أعلم بالصواب (مولانا)

و خداوند، این آفریننده هستی، بهتر از هر کس می‌داند که آدمیان را چگونه آفریده است. در قرآن آمده است که خداوند آدمی را شتاب کار آفریده است: «کان الانسان عجولاً» (الاسراء، ۲۰)، «خلق الانسان من عجل» (انبیاء، ۳۷).

مولانا نیز با دانستن همین نکته می‌گوید:

لیک تو اشتاب کم کن، صبر کن گرچه فرمودست کانسان العجول
رینا افرغ علینا صبرنا لاتزل اقدامنا عندالوصول
(مولانا)

حال اگر کسی بدین پند گوش فرا نداد و بی تابی کرد، سرانجام کارش به کجا خواهد
انجامید؟ در پاسخ به این پرسش امام علی (ع) چنین می فرماید: هر که را شکیبایی
نرھاند، بی تائیش تباہ گرداند (سخنان کوتاه ۱۸۹، نهج البلاغه).
پس اگر آدمی از گرداب رخدادها سر رهایی دارد، چاره‌ی بی جز بردباری ندارد، ورنه
تباہ خواهد شد.

برخارپشت هر بلا خود را مزن توهم، هلا ساکن نشین ووردخوان: جاء القضاء قاضی الفضل
فرمود رب العالمین با صابرانم همنشین ای همنشین صابران، افرغ علینا صبرنا
(مولانا)

بنابرین با چشم دوزی به کمک پروردگار و با شکیبایی در کارها چشم به راه گشایش
باشیم:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید
(حافظ)

و به گفته مولانا:

به درون صبر آمد فرج و ره گشایش به درون خواری آمد شرف و کش و عزیزی
(مولانا)

همچنین مولانا بر این باور است که بردباری کلید گشایش در دشواریهاست و گشایش
همه درهای دشواری را با کلید شکیبایی بر شکیبایان راستین نوید می دهد:

ای باغ کردی صبر هادری رسیدت ابرها الصبر مفتاح الفرج ای صابرین راستین
آدمی در بردباری باید پایداری و پایمردی کند و همواره چشم به فرجام کار بدوزد.
چه شاید بردباری طولانی شود و این پایداری در کار است که سرانجامی نیکو دارد. امام
علی (ع) می فرماید: شکبیا پیروزی را از دست ندهد، اگر چه روزگاری بر او بگذرد.
(سخنان کوتاه ۱۵۳، نهج البلاغه). و این گشایش گره تلخ دشواریها پس از شکیبایی فراوان
چقدر گوارا و شادی آور است:

صبر سوی کشف هر بسر رهبر است صبر تلخ آمد بر او شکر است.
(مولانا)

پس در برابر همه ناملايمات زندگي بايد شكيبائي به خرج دهيم و نبايد آني از ياد پروردگار غافل شويم:

هم او که دل تنگت کند، سرسبز و گل رنگت کند هم اوت آرد در دعا، هم او دهد مزد دعا
هم «ری» و «بی» و «نون»، را کرد دست مقرون؛ «الف» در ساد دم اندر دهند، تا خوش بگویی «ربنا»

(مولانا)

و پروردگار نام خویش را در دهنمان خوش نهاد و هم او به ما آموخت که چگونه نیایش کنیم: ... رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا... (قرآن، بخشی از آیه ۲۵۰ بقره)... بار پروردگارا به ما بردباری و استواری بخش...

و هرگز فراموش ننماییم که همین شکیبایی ما بر دشواریهای گیتی گونه‌ی نیایش به درگاه دادار است و مولانا بر این باور است که این کار نیایش درستی است.

صبر کردن جان تسبیحات توست صبر کن کان است تسبیح درست

(مولانا)

یادداشت

۱. در این باره حافظ می‌گوید:

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند
هاتف آن روز به من مژده این دولت داد که بدان جور و جفا، صبر و ثباتم دادند
این همه شهد و شکر کنز سخنم می‌ریزد اجر صبری است کنز آن شاخه نباتم دادند

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

کتابنامه

۱. مولوی، جلال‌الدین، کلیات دیوان شمس تبریزی (دیوان کبیر)، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

۲. مولوی، جلال‌الدین، مثنوی معنوی، به کوشش نیکلسون، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

۳. حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان کهنه حافظ، به کوشش ایرج افشار، امیرکبیر، ۱۳۶۶.

۴. نهج البلاغه، بازگردان سیدجعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.